

جلسه ۰۰۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ وَ عَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامٌ اللّٰهُ اَبَدًا مَا بَقِیْنَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لاجَعَلَهُ اللّٰهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِیْمًا».

«اللّٰهُمَّ الْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لَهٗ عَلَی ذَلِكَ اللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْحُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللّٰهُمَّ الْعَنَهُمْ جَمِیْعًا».

خب بحث در این بود که دو تعریفی که از حقوقیون بیان شده موارد اربعه را نمی‌گیرد که دو مورد آن را تطبیق کردیم دو مورد دیگرش، خارجش را عرض کرده بودیم تطبیق آن مانده است، البته آن دو مورد هم یک توجیهی بیان شد برایش.

و اما مورد سوم، مورد سوم عناوین عامه و کلیه‌ای از قبیل فقراء، مسلمین، مثلاً بیماران، بیماران صعب‌العلاج، فرهنگیان کذا، کذا این‌هایی که بسیار عناوین کلیه‌ی این‌جوری داریم. خب این‌ها امور اعتباری نیستند به یک معنا، اما مشمول یعنی قانونی اعتبار عقلاء نه، این‌ها یک حقوقی هستند که خودبه‌خود این‌ها عناوینی است که وجود دارد، وجود نفس‌الامری دارد کانه، بنابراین عنوان مسلمین، عنوان مثلاً فقراء، عنوان چی. وقتی یک جمعیتی فقیر وقتی فقیر وجود داشت عنوان فقراء هم وجود دارد، نباشد باز این عنوان وجود دارد مصداق الان ندارد. این عناوین یک عناوینی است فی نفس الامر وجود دارد. خب این عناوین هم آن امور ثلاثه یعنی ملکیت، حقوق، الزامات این‌ها درباره‌ی آن در عقلاء تصور دارد. و حتی در شرع هم فی الجمله وجود دارد. خب این‌ها که شخص طبیعی نیستند، پس باید شخص اعتباری باشند اگر ما می‌گوییم منحصر است الشخص

در این دوتا. یا باید یک شخص سومی تعریف بکنیم که این‌ها هم مندرج در آن بشوند. پس این تعریفی که از حقوقیون هست این اشکال را دارد.

«الثالث: العناوين العامة أى کلیه من قبيل الفقراء و المسلمين الى غير ذلك» از این عناوین «لأنّها لم تنشأ» چرا این‌ها داخل تعریف نمی‌شوند؟ «لأنّها» چون این عناوین عامه «لم تنشأ من اجتماع الاموال أو الاشخاص» که در آن دو تعریف آمده بود «كما جاء فى تعريف الشخص الاعتبارى، و مع ذلك» با این‌که این‌ها داخل آن تعریف نمی‌شوند «و مع ذلك فانها قابلة لتحمل الواجبات و اكتساب الحقوق» به همان معنایی که متصور است در شخص اعتباری. همانی که در شخص اعتباری متصور است این‌جا هم متصور است که دوتای آن را ذکر کرده که ما قبلاً هم گفتیم سه‌تا باید باشد، یعنی علاوه بر اکتساب حقوق و تحمل واجبات یکی هم خود ملکیت است. «ای ان هذه العناوين» این‌که می‌گوییم قابلیت برای تحمل این‌ها را دارد به این معنا است که این عناوین کلیه از طریق وقف برای آن‌ها یا غیر وقف «يثبت لها الحق و تمتلك الاموال» مثلاً می‌آیند یک مالی را وقف می‌کنند برای فقراء یا وقف می‌کنند برای مسلمین، خب این‌جا این فقراء، عنوان فقراء نه این فقیر آن فقیر، عنوان فقراء، عنوان مسلمین این می‌شود مالک، بنابر این‌که ما بگوییم حالا وقف تملیک است. «يثبت لها» برای این عناوین «الحق و تمتلك الاموال» هم حق برایش ثابت می‌شود که خب حالا که مالک شد حق این دارد که جلوی افراد را بگیرد نگذارد تصرف بکنند، حق دارد در یک مواردی بفروشد، تبدیل کند، چه کند، یک حقوقی برایش پیدا می‌شود، وقتی هم که تبدیل می‌کند یا می‌فروشد یک حقوقی مثل خیارات مثل کذا برایش پیدا می‌شود و هكذا. «و تمتلك الاموال و تكون متحملة للإلزام ايضاً» باز بر دوش می‌کشد الزام را نیز، یعنی وقتی فروخت به او می‌گویند خب اداء کن، آن چیزی که فروختی واجب است که اداء کنی به مشتری این الزام است دیگر. «و تكون متحملة للإلزام ايضاً، لأنّها» زیرا این عناوین در این حالتی که چیزی برای او وقف شده یا بنحو دیگری چیزی در ملکیت او درآمده است «ان وقع اقتراض أو شراءً بدمتها» اگر واقع شود قرض گرفتنی یا خریدنی به ذمه‌ی این عناوین، مثلاً عرض کردیم قبلاً دیگر، حالا الان برای فقراء عنوان فقراء، الان بولی نیست که بین آن‌ها تقسیم بشود، حالا ولی امر چکار

می‌کند؟ از تجاری، از بانکی چیزی می‌گوید من برای فقراء قرض می‌کنم برای عنوان فقراء، قرض می‌کنم الان به آن‌ها می‌پردازم الان تا گرفتار هستند، بعداً که این عنوان فقراء یک مالی پیدا کرد از آن مالی که برای عنوان فقراء پیدا شده این قرض عنوان الفقراء را اداء می‌کنم. پس خود ولیّ امر مدیون نیست، دین برای خودش نیست، وام برای خودش نگرفته، وام را برای عنوان مسلمین، عنوان فقراء، عنوان‌های دیگر گرفته، بعد که آن عناوین مال پیدا کردند... و الان ذمه‌ی کی مشغول می‌شود به، در باب قرض آدم مالک مال می‌شود در مقابلش ذمه‌اش مشغول می‌شود به مثل او یا قیمت او، اگر مثلی است مثلش، قیمی است قیمتش. این جور است دیگر قرض تملک مال است در مقابل این‌که ذمه‌ی انسان مشغول می‌شود به مثل یا قیمت او؛ این جا هم همین عنوان کلی فقراء، عنوان کلی مسلمین، عنوان کلی کذا و کذا و کذا ذمه دارد در اعتبارات عقلانی مثل آدم. این ذمه‌اش مشغول می‌شود به مثل آن چیزی که قرض کرده یا قیمت آن چیزی که قرض کرده. حالا ذمه‌اش مشغول شد یک حکم الزامی هم روی آن بار می‌شود، در وقتش باید اداء کنی. باید اداء کنی هم این یک حکم الزامی است که آن عنوان عام باید اداء کند، البته او به واسطه‌ی مثلش و کسی که عهده‌دار کارهای اوست این کار را باید بکند ...

س: ....

ج: نه، اجتماع یعنی عنوان... همه هم ببینند این عنوان وجود دارد. قابل تطبیق است نه از آن‌ها درست شده، کلی که از فرد درست نمی‌شود. بله توی معقول و توی منطقی گفتند ذهن‌های معمول ما، آدم‌های معمولی از دیدن فرد و به خدمت شما عرض شود که ازاله‌ی خصوصیات به کلی می‌رسند. این مال عقول ماست که ناقص هستیم معمولاً از جزئی به کلی می‌رویم. ولیکن نه کسانی که عقل‌هایشان دیگه مستقیماً به کلیات ارتباط پیدا می‌کنند، خود کلی را می‌بینند ...

س: ??? اجتماع اشخاصی، اشخاصی جمع می‌شوند یک شخص ??? را پدید می‌آورند ...

ج: بله آن‌ها مُنشئ هستند، این‌ها بعداً خواهد آمد که انسان‌ها نقش‌شان در شخصیت‌های اعتباری نقش خلق است، آفرینش است، می‌آفرینند، این نقش را دارد. اما او از اجتماع، این فرق است بین این‌که خود این اجتماع که اعضاء آن این هستند یا نه، این‌ها آفریدند آن را که آن جدای از این‌ها هست ...  
س: .....

ج: بله ما به مرتبط کار نداریم فعلاً، یعنی به ...

س: اشخاصی؟؟؟ عنوان را پدید می‌آورند ...

ج: بله، آن عنوانِ حالا چی هست؟

س: عنوان فقر.

ج: نه فقر را که پدید نمی‌آورند، عنوان فقر را که پدید نمی‌آورند، این‌ها امور نفس الامری است، ببینید این عناوین امور نفس الامری است، عنوان فقر، عنوان نمی‌دانم مستندان، عنوان بیماران صعب العلاج، عنوان مثلاً سرطانی‌ها، عنوان نمی‌دانم کلاس اولی‌ها، نمی‌دانم عنوان رتبه اولی‌های کنکورها، این‌ها همه‌ی این عناوین، کسی نمی‌سازد این‌ها را که ...  
س: .....

ج: نه نه می‌شناسیم آن‌ها را، نمی‌سازیم، درک‌شان می‌کنیم، نمی‌سازیم آن‌ها، درک‌شان می‌کنیم که این واقعیت‌ها این عناوین وجود دارد. خب حالا این عناوینی که درک می‌کنیم وجود دارد و ما سازنده‌ی آن نیستیم، ما باشیم یا نباشیم آن هست، این یک عناوینی است، حالا توی اعتبار عقلاء این عناوین در مواردی که مصالح اقتضاء بکند می‌گویند هم مالک می‌تواند بشود البته طبق شرایطی که بعداً خواهد آمد، مالک می‌تواند بشود و حقوقی را می‌تواند داشته باشد، الزاماتی می‌تواند بر آن متوجه بشود. حالا اشکال همین بود که بابا این‌ها این‌جوری هستند داخل تعریف شما نمی‌شوند، پس تعریف شما جامع افراد نیست.

خب «لأنّها فی هذه الحالة ان وقع اقتراض» یک وامی گرفت واقع شد برای آن شخصیت عناوین عامه یا «شراء» یا یک چیزی خرید «بذمتها» به ذمه‌ی خودش خرید که بعداً، مثلاً نسبه خریده که بعداً پولش را

بپردازد «فانه یثبت علیها الدّین» این جا بر این عناوین عامه دین ثابت می شود چون قرض کرده یا خریده به نسیه خریده به ذمه خریده پس دینی بر گردن او می آید «و من الواضح ان الحقوق و الواجبات التي تثبت لهذه العناوین لا تثبت للاشخاص الطبيعيین» روشن است که این حقوق و واجباتی که ثابت می گردد برای این عناوین در این موارد، این ها ثابت نمی شود برای اشخاص طبیعیین تا شما بگویید که نه اشخاص طبیعیین در این جا بدهکار هستند و الزامات و حقوق بر آن ها، نه هیچ وقت این جور نیست، بلکه در اعراف عقلائی خود آن عنوان بدهکار است، نه این آقای که به عنوان والی، سرپرست، هر چیزی که بالاخره این قدرت به او داده شده این که این کار را بتواند بکند، این که بدهکار نیست. «لا تثبت للاشخاص الطبيعيین المتصفین بهذه العناوین» اشخاص طبیعیینی که این عناوین برای آن ها صادق است مثل فقراء، زید، عمرو، بکر فقیر هستند، ما این ها نیست، این ها بدهکار نیستند. الان وقتی برای عنوان فقراء ولی امر مثلاً قرض گرفته نمی تواند زید و عمرو و بکر بیایند آه بکشند بگویند ای ذمه ای ما مشغول شد، به شما ربطی ندارد. ذمه ای کی مشغول شد؟ آن عنوان عام.

خب پس بنابراین حالا «کمثال علی ذلک» بر این مطلب «الوقف تحت عنوان الفقراء» اگر کسی آمد یک چیزی را وقف کرد تحت عنوان فقراء، گفت من این را وقف می کنم این زمین را برای فقراء، این جا «لا یثبت الملكية لزید الفقیر» این جا این واقف برای زید فقیر اثبات ملکیت نمی کند، نمی گوید این ملک زید است ملک عمرو است «بینما تثبت الملكية» در حالی که در همین جایی که دارد وقف می کند ثابت می گردد ملکیت برای عنوان فقراء که آن عنوان کلی باشد. «فمن الصحیح اذا اطلاق الشخص علی هذه العناوین» بنابراین به این عناوین کلی درست است که ما عنوان شخص اطلاق کنیم، چون قبلاً شخص را معنا کردیم، گفتیم هر چیزی است که می تواند ملکیت پیدا کند یا حق پیدا کند یا الزامیاتی. خب الان این وقف هم این جا، این فقراء هم همین جور شد، مسلمین هم همین جور شد، پس عنوان شخص می تواند بر آن صادق باشد. حالا که شخص بر آن صادق شد شخص طبیعی است؟ آن که نیست، شخص طبیعی گفتیم یعنی آدم ها؛ شخص اعتباری است؟

اعتبارش نمی‌آیند این جا بکنند، چه جور اعتباری؟ طبق تعریفی که شما برای اعتباری کردید شاملش نمی‌شود، طبق تعریفی که شما کردید.

س: ببخشید در قرض از شرایطش یا به قول شهید صدر از ماهیتش قبول است، اگر عنوان؟؟؟ که شما فرمودید ما تعبیر کنیم مثلاً طلاب ایرانی در سامرا که نه فردی قبلاً داشته و نه الان دارد، چه جوری قرض واقع می‌شود بر او؟

ج: بله، گفتم دیگر گفتم ولیّ امر یعنی کسی که برای این امور عامه‌ی این چنینی که لا شعور له لا کذا این‌ها در عرف عقلاء و در شرایع، همه‌ی شرایع و در شریعت اسلام فی الجمله که سراغ داریم در این‌ها شارع برای این‌ها یک ولیّ امری قرار می‌دهد، حالا یا واقف قرار می‌دهد خود واقف، می‌گوید کارهای این شخصیت اعتباری را این آقا انجام بدهد، بعد مثلاً توی وقف نامه‌اش می‌نویسد فلانی بعد از او فلانی همین‌طور تا آخر ممکن است تعیین بکنند. اگر هم تعیین نکرد خب ولیّ امر امور حسبیه دیگر می‌شود داخل امور حسبیه ولیّ امر تصدی می‌کند حال یا بالمباشره یا بالتوکیل یا به این که نصب می‌کند ولیّ ای را، قیمی را برای این‌که این کارها را انجام بدهد.

خب عرض کردیم این‌ها بعداً خواهد آمد که این امور اعتباریه چون خودش قابلیت این جهت را ندارد نه حدوثاً نه بقاءً. در طفل و این‌ها حدوثاً ندارند بقاءً، خب ممیز می‌شوند بالغ می‌شوند قدرت پیدا می‌کنند. در این امور نه، نه در حدوث نه در بقاء الی آخر الامر این‌ها هیچ‌وقت اراده و این‌ها پیدا نمی‌کنند که، عقلاء عالم همان جور که برای طفل گفتند پدرش سرپرستش است یا کذا و می‌تواند اموال او را به مصلحت او بفروشد، بخرد، قرض بگیرد برای او و کذا، گفتند بله سرپرست این امور عامه هم می‌تواند این کارها را بکند. این توی عرف عقلاء وجود دارد. حرف ما و این کتاب و این بحث ما حالا این‌ها را داریم می‌کنیم این است که آیا این در شرع هم پذیرفته شده بنطاقه الوسیع؟ یک جاهایی می‌دانیم پذیرفته فی الجمله در شرع هم هست اما بنطاقه الوسیع، همه جاها، چیزهایی که امروز پیدا شده، مثل بانک‌ها، مثل شرکت‌ها، مثل نمی‌دانم بیمه‌ی اجتماعی مثل چی مثل چی که این‌ها قبلاً نبوده درست؟ این‌ها می‌خواهیم ببینیم ولیّ مسجد و این‌ها قبلاً بوده

زمان ائمه، پیامبر اسلام(ص)، کعبه، صراط کعبه که خب روایت دارد این‌ها، این‌ها که بوده آن موقع، می‌بخشیدند یک چیزی را هدیه می‌کردند به کعبه‌ی معظمه، این‌ها بوده آن موقع. ولی چیزهایی که می‌خواهیم بحث مهم این است، این‌ها همه مقدمات است برای این‌که علی بصیرة که ما جوانب مطلب را به آن توجه داشته باشیم بعد علی بصیرة وارد ادله بشویم و ببینیم آیا از ادله می‌توانیم استفاده بکنیم که شارع همه‌ی این‌ها را اعتراف کرده و قبول دارد أم لا؟

س: ببخشید تعریف اولی که شما شیء را جایگزین؟؟؟ کردید، اگر ما شیء را بگیریم ....

ج: شخص می‌شود بله، فلذا گفتیم شخص شد اما همین‌جا هم همین را گفتیم، گفتیم پس بنابراین چون این امور ثلاثه برای این‌ها قابل فرض هست پس شخص شد، حالا که شخص شد باید شما در، شخص طبیعی هم که نیست، آدم که نیست، پس بنابراین از آن طرف شما آمدی شخص اعتباری را یک‌جوری معنا کردی که این‌ها نمی‌گیرد.

س: ....

ج: بابا شخص را تعریف کردیم نه شخص اعتباری را، شخص را تعریف کردیم توجه فرمودید؟ نه الشخص الاعتباری با قید الاعتباری‌اش، با قید الاعتباری جوری تعریف کردند که دیگر شامل این‌ها نمی‌شود، اشکال این است.

خب «بینما تثبت المکلیة لعنوان الفقراء فمن الصحیح اذا اطلاق الشخص علی هذه العناوین و لائها لیست اشخاصاً طبیعیین» و چون این‌ها، اشخاص طبیعی که نیستند آدم نیستند «فلا محالة ستکون شخصاً اعتباریاً» لا محالة این‌ها می‌شوند شخص اعتباری. «مع انّ تعریفاته لا تعمه» با این‌که تعریفات شخص اعتباری شامل این نمی‌شود. اشکال این است، دیگر این‌جا توجیه هم ندارد. ما در قسم اول و دوم یک توجیه‌هایی کردیم اما این دیگر توجیه ندارد، کأنّ این اشکال مسجل است الا حرفی که بعداً آخر خواهیم زد.

الرابع، مورد چهارمی که مشمول این تعاریف نمی‌شود و حال این‌که شخصیت حقوقی هست «الجهات العامة التي فی بعض الحیان توقف لها ملکیات خاصة» یک جهاتی عناوین نیستند، یک جهت‌هایی هستند که در

بعضی از احیان و اوقات وقف برای آنها در جامعه انجام می‌شود «توقف لها ملکيات خاصة و تقع باسمها بعض المعاملات» و به اسم آن جهات بعضی معاملات می‌روند انجام می‌دهند، می‌گویند این را برای تعزیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام، برای سوگواری سیدالشهداء علیه‌السلام می‌خریم می‌فروشیم، می‌رود سر مغازه می‌گوید آقا مثلاً فرض کنید برنج می‌خواهیم، می‌گوید برای سوگواری حضرت است کمتر حساب بکن، دارد برای کی می‌خرد؟ برای این جهت دارد می‌خرد. حالا البته این جا یک دقتی آقایان بفرمایند که حالا برای من خودم هم خیلی، خیلی واضح نیست ما نمی‌توانیم جهات را داخل در آن عناوین کلیه بکنیم. عزاء سیدالشهداء، خب بله، آن هم عزاء سیدالشهداء مصادیقی دارد دیگه، چرا این‌ها را از، جهات را، چرا ما از عناوین کلی ...، عناوین کلیه را اگر اختصاص بدهیم به آن‌هایی که یک مصادیقی دارد که انسانی بله، ولی اگر نه، جهات عامّه را حتی این‌ها را هم شامل بشود. جهات عامّه خب این هم هست. عزاء سیدالشهداء، نمی‌دانم مراسم سیدالشهداء که این‌ها همین‌ها مقصودشان است مثال زدند؛ بنابراین این هم ممکن است در آن قرار بگیرد. دیگه یک عنوان آخری نباشد. الجهات ال ...

س: عزاء سیدالشهداء؟؟

ج: عنوان عامی است دیگه، این هم یک عنوان عامی است. این یک مصداقش هست. الان یک عزایی این جا برگزار می‌شود این می‌شود مصداق این، یک عزایی آن جا برگزار می‌شود ...

س: ...

ج: نه، فلذا است که ...

س: ...

ج: نه، نه، عناوین عامّه من قبیل گفته شده، آن‌که ملزمی نداریم که ما بگوییم عناوین ...، چه ملزمی داریم؟

اصطلاح دارید جعل می‌کنید؟

س: ...

ج: نه، توی فقه هم این جور نیست. توی فقه هم این جور نیست.



س:؟؟ الزاماتی؟؟ جعل بشود یا حقوقی جعل می‌شود؟؟

ج: باشه، این آقا هم اعم است دیگه. من می‌خواهم بگویم که سه و چهار نمی‌خواهد بکنید. بگویند عناوین العامّه، مصادیق مختلفه‌ای دارد. مسلمین، فقراء، چه، چه، چه، عزاء سیدالشهداء، شعائر اسلام، نمی‌دانم امثال این‌ها، می‌شود. چه عیبی دارد؟ خب، ممکن است حالا من این را طرح کردم آقایان توکل کنند، اهل فضل توکل کنند، من برای خودم یک فارق واضحی که حتماً باید جدا کنیم چهارم را از سوم، برای من واضح نشده. س: ...

ج: نه، می‌دانم. بله، آن را که زدیم کنار دیگه، اجتماع نمی‌خواهد دیگه. گفتیم آن که نمی‌خواهد. ما مشکل ... س: ....

ج: نه، مصادیق، نه، این که گفتیم عناوین عامّه، حالا شما عناوین عامّه را شما می‌آیید می‌گویید.... ببینید فقراء و مسلمین ممکن است ما یک عناوین عامّه‌ای داشته باشیم که اصلاً مصداق آن آدم‌ها هم نباشند. یک عناوین عامّه‌ای باشد مصداقش آدم هم نباشد. ممکن است. فرض کنید. حالا اگر اجازه بفرمایید که بتوانیم این متن را تمام کنیم امروز «الجهات العامة التي في بعض الأحيان توقف لها ملكيات خاصة و تقع باسمها بعض المعاملات»، که مثال زدیم دیگه «كما في الجهات المتكفلة بالعزاء لسيد الشهداء عليه السلام» مثل جهاتی که متکفل هستند عزاء برای حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و ارواحنا فداه، «فإنّها لا تنطبق علیها تعاریف الشخص الاعتباری» چون نیامدند که یک کیان قانونی اعتباری بیاید برای این‌ها؛ نه، این‌ها یک چیزهایی است که باز وجود نفس الامری دارد. همین‌طور خودبه‌خود انتزاع می‌شود در ذهن عقلاء. «ومع ذلك تكون أشخاصاً غير طبيعيين». از طرفی تعاریف شخص اعتباری که شما کردید منطبق به آن نمی‌شود و در عین حال اشخاص غیرطبیعی هم هستند. نمی‌شود گفت طبیعی‌اند که، آدم که نیستند این‌ها. بله، برگزارکنندگان آدم هستند، ذی‌شعور هستند اما عنوان عزاء و او برگزارکنندگان هم که می‌روند می‌خرند نمی‌گویند برای خودم می‌خرم که من مدیون بشوم. می‌گوید برای عزاء دارم می‌خرم.

س: ....

ج: نه، نه، برای خود عزاء می خرد نه این که می خرم تا بروم صرف آن کنم. یک وقت من برای خودم برای خودم می خرم، مالک می شوم، ولی داعی ام این است که برو آن جا خرج کنم. اما نه، این متصدیان برای عزاء سیدالشهداء می خرند فلذا خودشان را مدیون نمی بینند. و این طور نیست که اگر فوت شد باید از ترکه ی او جدا کنند مگر این که ضامن شده باشد که اگر نشد من اداء می کنم. از این باب؛ فلذا بعد بلند می شود، توی هیأت بلند می شود می گوید آقا، ما رفتیم برای هیأت یا برای عزاء خریدیم شما کمک کنید پردازیم این را دیگه، نه این که من مدیونم. این طور نیست. در ملک من وارد نشده.

«وبالجملة فإن التعريفات المذكورة للشخص الاعتباري لا تشمل هذه الموارد. والأهم من ذلك» حالا کلمه اهم هم این جا خیلی جا ندارد. حالا بالاتر از این مطلب که این شامل نمی شود این است. «أنه لم يتضح لنا أن فقهاء القانون قد اعتبروها أشخاصاً اعتباريين، لتصور أن الإشكال ينبع من نصوصهم، ويمكن حله من خلال تغيير بعض تلك النصوص»، اهم این است که ما چهار اشکال کردیم. به خصوص این دوتا مورد آخر که هیچ توجیهی هم برای آن نکردیم. اما متضح نیست برای ما، آشکار و واضح نیست برای ما که آیا فقهاء قانون، علمای قانون، علمای حقوق واقعاً این مورد سه و چهار یا دو مورد قبل را واقعاً این ها شخص اعتباری می دانند یا نمی دانند؟ اگر بدانند اشکال به آن ها وارد است. اما اگر بگویند نه، اصلاً ما این ها را شخص اعتباری نمی دانیم. ما یک اصطلاحی داریم جعل می کنیم. آن وقت دیگه اشکال به آن ها وارد نیست که ما بخواهیم به آن ها اشکال کنیم. آن ها آمدند یک اصطلاحی برای خودشان قرار دادند، می گویند آقا، مقصود ما از شخص اعتباری همان است که توی تعریف زرqa آمد. استاد زرqa آمد. یا آن که قبلی گفته،

س: بله، ولی اگر این را بگویند آن دوگانه شان اشکال؟؟

ج: چه دوگانه ای؟

س: دوگانه ای که شخص یا طبیعی است یا اعتباری که ...

ج: بله، اعتباری هم معنا کردند دیگه؛ مغصب شان؟؟ از اول مضیق است دیگه،

س: نه، شخص ...

ج: نه، شخص هم همین جور. شخص را آمدند اتفاقاً ما گفتیم بگو شیء ...

س: ....

ج: نه، وقف نه، وقف که اصلاً، وقف که ...

س: ....

ج: نه، وقف که خودش نمی شود شخص اعتباری باشد.

س: .....

ج: خب اگر گفتند که گفتند. حالا اینها دارند می گویند که برای ما لم يتضح، اگر گفتند که خب اشکال ندارد،

ببینید؛ «لم يتضح لنا أن فقهاء القانون» حالا یکی دوتا در یک جایی بگوید اما ...

س: .....

ج: نه، آنها همان حرف های فرانسوی ها و فلان و اینها را چیز کردند. بعد خودشان اظهار نظرهایی شاید

کردند. حالا ...

س: .....

ج: اگر آقایان این جا دیگه جایی است که تتبع کافی لازم دارد که در کلمات آنها ...، «لم يتضح لنا أن فقهاء

القانون قد اعتبروها أشخاصاً اعتباريين»، متضح برای ما نشده این مطلب «لنتصور» تا این که تصور کنیم این که

اشکال برمی خیزد از کلمات آنها. «من نصوصهم»، یعنی کلمات شان، مطالب شان که گفتند. بله، اگر آن متضح

بشود آن وقت می گوییم آقا، کلمات شما مطابق با معتقدات شما نیست. معتقدات تان می گوید این هم شخص

اعتباری است، کلمات شما او را نمی گیرد. اما این برای ما روشن نیست. فلذا نمی توانیم بگوییم اشکال از

تعريفات آنها برمی خواهد. اشکال از تعريفات آنها بر نمی خواهد. بله، اشکال این است که ما چون در فقه

اسلامی می خواهیم یک موضوع اعمی را بررسی بکنیم که دایره اش اوسع از حرف آنها است. خب می گوییم

باید جوری تعریف بکنیم ما، ما نه آنها، ما جوری تعریف بکنیم همه اینها را بگیرد. بله لنتصور این که

اشکال ناشی می شود و برخاسته می شود از کلمات و نصوص و فرمایشات آنها و بعد بگوییم «ويمكن حله

من خلال تغییر بعض تلك النصوص»، که مثلاً زرقا آمد یک تصرفی در آن کرد. بعد بگوئیم آن اشکال را می‌توانیم از این‌که یک دست‌کاری بکنیم آن نصوص را، یک تغییری در آن نصوص بدهیم می‌توانیم اشکال را برطرف بکنیم. مثلاً آن‌جا آن من را گفتیم تبدیل به شیء بکنید مثلاً. یا آن زرقا آمد گفت که مثلاً آن من اجتماع کذا را، انسان‌ها را، آن را تبدیلتش کنید به چیز دیگری. اصلاً اشکال ناشی از حرف آن‌ها نمی‌شود تا ما بعد بخواهیم کلمات‌شان را دست‌کاری کنیم، اصلاح کنیم، حل کنیم با یک اضافه‌کردن‌ها یا کم‌کردن‌ها یا جایگزین کردن‌هایی، این نیست. خب این‌جا این عبارت «و لا ريب أننا» را این‌جوری قرار بدهید. «والصحيح أننا إذا أردنا أن نعرف الشخص الاعتباري تعريفاً يضم تلك الجهات والعناوين التي أشرنا إليها أن نقول»: این «فمن الصحيح» دیگه حذف می‌شود این‌جا که عبارت سلیس‌تر و روان‌تر بشود. «و الصحيح» این‌که ما اگر اراده کردیم و می‌خواهیم شخص اعتباری را تعریف کنیم یک تعریفی که «یضم تلك الجهات». یک تعریفی که شامل آن جهات اربعه بشود. که ما اشکال به آن‌جا طرح اشکال کردیم. یک تعریفی بکنیم که شامل این موارد اربعه هم بشود. «یضم تلك الجهات والعناوين التي أشرنا إليها» اگر اراده کردیم این مطلب را، صحیح این است که چه بگوئیم؟ «أن نقول»: بگوئیم آقا، وجود اعتباری «وجود اعتباری مؤهل لإملاك الحق ویتعلق به الإلزام والالتزام»، می‌گوئیم آقا، وجود اعتباری یک وجود اعتباری است که آمادگی دارد، صلاحیت دارد، اهلیت دارد برای در اختیار گرفتن حق و تحصیل حق، یک حقی را برای خودش در اختیار بگیرد. «و یتعلق به الإلزام والالتزام»، و الزام و التزامی هم به او تعلق بگیرد، بر دوش او گذاشته بشود همان‌طور که توضیح داده شد که عرض کردیم طبق آنچه که عرض کردیم این‌جا باید بگوئیم «مؤهل للملكية وإملاك الحق و یتعلق به الإلزام والالتزام، سواء أتشكل من مجموعة من الأموال أو الأشخاص الطبيعيين، أم لم يتشكل منها». بعد می‌آییم این بقیه‌اش را هم توسعه بدهیم دیگه، بگوئیم «سواء أتشكل من مجموعة من الأموال أو الأشخاص الطبيعيين»، از این‌ها تشکیل بشود «أم لم يتشكل منها». مثل چی؟ که «لم يتشكل منها»؟ مثل عناوین کلیه، مثل حیوان، حیوانی که گفتیم نداریم. مثل همین جهاتی که اخیراً گفتیم، این‌ها. پس می‌شود یک تعریف عامی. فلذا است ما الشخص الاعتباری که در فقه بحث از آن می‌کنیم

تعریفش این است. «طابق تعریف الحقوقیین أم لم يطابق و طابق تعریف القانونیین أم لم يطابق» ما یک عنوان عامی را می‌خواهیم بحث بکنیم. برای این‌که مبتلابه جامعه این عنوان عام است. خب، این‌جا گفتند «وجود اعتباری مؤهل لإمتلاك الحق» آن اماکن خارجی که گفتیم اعتباری نیست آن چه می‌شود؟ پس جامانده مثل این‌که، مگر این‌که آن توجیه را بکنیم. مسجد و معبد و کنیسه و این‌ها؛ این‌ها وجود اعتباری هستند یا نه؟ این‌ها یک...، مگر این‌که آن توجیه را بکنیم بگوییم در این موارد خود این ساختمان، خود این امر خارجی؛ این مالک نیست. بلکه چی مالک است؟ بگوییم عنوان مسجد مالک است. البته مسجدی که با یک قیودی که لاینطبق الا در این‌جا، این جوری بگوییم. که عرض کردیم دیروز که این امکان دارد ولی آن هم امکان دارد. حالا یک کسی می‌آید می‌گوید آقا، برای نفس این؛ مثلاً حجرالاسود، حجرالاسود خودش موضوعیت دارد. همین سنگ موضوعیت دارد. مثل کعبه نیست. کعبه بله، اگر سیل آمده بود کعبه را خراب کرد دوباره ساختند با یک آجرهای دیگر، با یک مصالح دیگری. اما حجرالاسود این جوری نیست. حجرالاسود را بگذارید کنار، یک حجر دیگر بگذارید این‌جا؟ خود شخص این موضوعیت دارد. فلذا است که خب حالا، حالا یک چیزی وقف می‌کنم برای حجرالاسود. اشکال دارد؟

س: ....

ج: چه اشکالی؟ برای کعبه وقف اشکال ندارد، برای حجرالاسود اشکال دارد! برای حجرالاسود که چی؟ که بیایند مثلاً هر روز بیایند آن را تمیز کنند، او را معطر کنند، یک کسی آن‌جا بایستد مثلاً حفاظت از آن بکنند. کسی یک وقتی چیزی به آن نزند، فلان کند، چه اشکالی دارد؟ هم عقلائی است هم شرعی است. بنابراین نباید بگوییم حتماً وجود اعتباری بلکه آن را هم اضافه کنیم به تعریف تا جامع بشود دیگه، جامع جامع بشود.

و علی ای حال ...

س: ....

ج: بله، باید یک قید اضافه کنیم یا ...

س: همه انسان‌ها را شامل می‌شود اگر ...

ج: بله؟

س:؟؟ همه انسانها را هم شامل می‌شود. اگر؟؟ ذی‌عقل است.

ج: بله، غیرطبیعیین دیگه، باید آن قید را به آن بزیم؛ غیر اشخاص طبیعیین است. «وجود اعتباری» که اعتبار را یک جوری معنا کنیم که مثلاً آن جوری یا باید این جوری.

«وعلى أى حال، الشیء الذى يهمننا فى الأبحاث القادمة» آن چیزی که مورد اهتمام ما است در اباحت پیش رو، «هو السؤال» این سؤال است. «هل تترتب على هذه الأصناف الأربعة» غیر آنهایی که آنها گفتند. برا این اصناف اربعه هم «هل تترتب أحكام الشخص الطبيعي أو لا؟» که احکام شخص طبیعی این بود که مالک می‌شود، حق دارد، الزامات و واجباتی به گردنش هست و سایر حقوق هم علی عرضه العریض، الزامات و التزامات هم علی عرضه العریض که گفتیم آن ورز، مثلاً حتی حق شبهه دارد یا نه؟ آیا بعض واجبات؛ حالا یک شرکتی درآمدهای کلان دارد. خمس باید بدهد یا نباید بدهد؟ اموال کشاورزی می‌کند چقدر گندم و فلان، آیا زکات بر اینها واجب است یا واجب نیست؟ همه اینها بحثهای فقهی می‌خواهد دیگه اینها. حالا آدم نشد، یک شخصیت حقوقی شد، اما چقدر درآمد دارد. خب باید خمس بدهد یا نباید خمس بدهد؟ باید زکات بدهد یا نباید زکات بدهد؟ و هكذا. حالا مالیات و عوارض و اینها که حالا یا به‌زور یا به غیرزور می‌گیرند. آن سرچایش، خب آن قانون است و مسئله مالیات و عوارض هم به اختیار ولی امر است دیگه و الا اصل اولی که در اسلام این نیست که. بله، به امر ولی امر است. او نفوذ پیدا می‌کند. خب، حالا «سواء اعتبارناها» حالا ما خواه این امور اربعه را شخص اعتباری بکنیم «أو لم نعتبرها كذلك»؟ به یک شخص اعتباری اعتبار نکنیم. ما به این کار نداریم. یعنی به حسب اصطلاح حقوقیون و قانونیون، بلکه ما می‌خواهیم بگویم احکام اینها هم چیه، اینها هم آیا حکمش چیه؟ «على هذا الأساس فإن موضوع البحث» ان شاء الله در این کتاب «سیکون عاماً وشاملاً». هم آنها این را می‌گیرد، اشخاص اعتباری را که به حسب علم و حقوق و قانون شخص اعتباریاً می‌گیرد هم این امور اربعه را می‌گیرد. هم اگر یک فرضهای دیگری درست شد که الان توی اعراف عقلایی ممکن است الان وجود نداشته باشد ولی پیشرفت بشر و

بالاخره راه‌حل‌هایی که برای خیلی از امور؛ این‌ها فکر می‌کنم ممکن است یک شخصیت اعتباری جدیدی هم پیدا بشود. همه این‌ها ما باید فقه ما فقهی است که بن‌بست ندارد بحمدالله و همه این‌ها را می‌تواند پاسخگو باشد ان شاءالله. و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

عرض می‌کنم به این‌که خیلی از دوستان و رفقاء و این‌ها می‌گویند ما عازم برای اربعین عازم به عراق هستیم و به زیارت هستیم و دیگه هفته آینده خب باید بالاخره بعضی‌ها باید زودتر بروند و فلان و این‌ها و مثلاً متقاضی این هستند که اباحت ان شاءالله هفته آینده تعطیل باشد که آن‌ها هم محروم نمانند. بنده هم خودم بالاخره یک دعوتی دارم برای تشریف، حالا بلیط کی درست می‌شود؟ من گفتم از روز دوشنبه هفته آینده بعد از ظهر که صبح هم بتوانیم بیاییم بعد، اما همین‌طور که به من اطلاع دادند تا دیروز و این‌ها؛ هنوز مشخص نشده بود. ممکن است یک‌خرده عقب و جلو بشود. فلذا است که حالا از وضع کلاس‌ها و این‌ها هم روشن است که عده زیادی بالاخره عازم هستند. دارند می‌روند یا رفتند. بعضی دوستان هم رفتند. و لذا دیگه با اجازه شما اعزه هفته آینده دیگه تعطیل هستیم و قهراً شروع کلاس‌ها می‌رود برای ماه ربیع‌الاول و ان شاءالله ظاهراً چهارم یا پنج است؟

س: شنبه ۹ مهر.

ج: ۹ مهر. بله، ۹ مهر می‌شود ان شاءالله. و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

پایان